

وداع راست با سیاست

قلمی شده توسط کنستانتین زاییت،

برگردان: و. خورمن.

انتشار یافته در روزنامه "در بوند" (Der Bund)، سویس، ششم اگست سال جاری ۲۰۱۱

در ایالات متحده آمریکا (ا. م. ا.) راست افراطی جدیدی با تندروی بی سابقه بی بحرانی را دستکاری میکند که خود مسوول بروز آن میباشد. برای محافظه کاران کهنه کاری که رونالد ریگان را بصفت سمبول و قهرمان پذیرفته بودند نیز این یک حقیقت بازدارنده قوی میباشد.



رونالد ریگان در سال ۱۹۸۷ که بازارهای مالی را از قیضه رها کرد و از انطریق آزادی را به گروگان گرفت.

چارلس موور تا مغز استخوان خویش محافظه کار است. او بیست سال تمام مدیر مسوول روزنامه های تندرو و محافظه کار و آخرین پست وی در نشریه «تلگراف» بود. اکنون او به کاتولیسیم رو آورده و از جمله مهمان های گرامی پاپ واتیکان است. او همچنان بیوگراف مارگریت تاچر میباشد.

دو هفته قبل موور یک مضمونی را به نشر رساند که تمام زنده گی او را زیر سوال میبرد. عنوان مضمون: "من اخیراً به این فکر افتاده ام که شاید حق به جانب چپی ها باشد".

موور مینویسد: "من بیش از سی سال ضرورت داشتم تا این سوال را در مقابلم قرار دهم. اما امروز باید این پرسش را بکنم: آیا چپ حق به جانب است؟" و ادامه میدهد: "ثروتمندان ثروتمندتر میشوند اما حقوق مردم کاهش مییابد. آزادی که از آن حاصل میشود تنها آزادی ثروتمندان است. همه مردم کار طاقت فرسا میکنند و زنده گی بدون تضمینی را بسر میرسانند تا عده انگشت شماری در ثروت شنا کنند. دموکراسی که باید برای اکثریت خدمت میکرد، جیب های بانکدارها، بارون های مطبوعات و سایر میلیاردر ها را پر میکند."

بعد موور به آغاز کار ژورنالیستی گذشته خود نظر می اندازد. در آنزمان، یعنی سالهای هشتاد، تاجر بازار های مالی را از هر نوع کنترل و رهانید و نهاد های کارگری - صنفی را درهم کوبید. موور هردوی این اقدام را پشتیبانی کرده بود و حالا مینویسد: "بحران وام ها نشان داد که چطور این آزادی از دست میرود. بانکها میدان بازی ماجراجوهای است که میخواهند ثروتمند شوند، ولو اگر میلیاردها درین راه مصرف شود. نقش دیگران اینست تا بل های تحویلی آنها راتا دیه کنند."

و در مورد متحد و شریک آندوران تاجر، مردوخ (Murdoch)، مینویسد: "مردوخ همیشه بر انتخاب حق خواننده تأکید میکند. اما روزنامه های او اخبار رقت انگیزی را منتشر میکنند. این روزنامه ها نه برای خواننده ها، بلکه تنها برای شخص خودش صلاحیت و قدرت و شهرت می آفرینند."

موور انعطاف ناپذیری آشکار جمهوریخواه های ا. م. ا. را تشریح میکند و میافزاید: "در حال حاضر دموکراسی غربی بمثابة یک لوکسیت در حال اضمحلال جلوه میکند. البته که ما میتوانیم پرچمهای را با کلمه «آزادی» چاپ شده روی آنها به اهتزاز درآوریم، اما در گوشه ای روی آن پرچمها با حروف کوچک نوشته شده است، «ساخت چین»."

و چنین خاتمه میدهد: "برای ما یک نومییدی خطرناک است که به بازار های آزاد اعتماد کردیم، به بهانه بی اینکه این بازارها به انسانهای آزاد بیشتر میدان خواهند داد . . ."

خلوص نیت بجای سیاست

همزمان با او یک مقاله نویس محافظه کار دیگری در آنطرف اوقیانوس اتلانتیک یأس خود را ابراز میکند. داوید برووکس، یک جمهوریخواه معتقد، در روزنامه «نیویارک تایمز» در مورد حزب خویش چنین مینویسد: "اعضای این جنبش (جمهوریخواه ها. م.) منطق کنار آمدن را، هرچند که پیشنهاد ارایه شده مثبت هم باشد، نمیپذیرند. آنها برحق بودن دانشمندان را نیز نمیپذیرند. اگر هزار متخصص هم برایشان بگویند که افلاس و ورشکست شدن دولت عواقب وخیمی در عقب خواهد داشت که خیلی بدتر از بلند بردن ناچیز مالیات است، آنها به این متخصصین گوش نمیدهند."

چیزی که برووکس را به هراس انداخت، از دست دادن مجال برای یک موفقیت عظیم توسط جمهوریخواه ها بود. از جانب آنها یک پیشنهاد تقریباً انتحاری رییس جمهور اواما مبنی بر تقلیل کسرات بودجه از راه صرفه جویی شدید، آنهم در حالیکه کسرات مالیاتی نیز ازین طریق باید مرفوع میگردد، رد شد. این پیشنهاد شانس بود که برای آنها بمثابة تحفه پیشکش میشد: پیروزی سیاست صرفه جویی آنها و ایجاد درز در حزب مخالف. بجای آن اینها ریسک سقوط دولت را در کشور خود به خرید گرفتند.

چرا؟

زیرا به نظر برووکس سیاست دیگر هدف آنان نیست. "هدف آنها نمایشات رادیویی است نه قوانین". جمهوریخواه ها بخاطر جلوگیری از عصبانیت مردم، به قلمرو محافظه کارانه خویش، یعنی مبارزات همیشگی انتخاباتی که در آن بعوض طرح مسایل مبرم، بیشتر بر نمایشات رنگین تر نسبت به مخالفینی تکیه صورت میگردد که در کامپاین انتخاباتی برایش حد اعظم مشکلات را باید ایجاد کرد، پناه بردند."

جمهوریخواه ها وفاداری خویش به میتودهای سابق را بر نتایج ممکن که میتوانست بدست آید ترجیح دادند.

ذن- بودیزم ها در قدرت

(ذن- بودیزم یا ذن، که در زبان چینی بشکل چن، در زبان کوریایی زه آن و در زبان ویتنامی تین بکار رفته، در قرن پنجم تقویم چینایی یک جریان یا خط عقیده وی مسیحی است که از بودیزم مهائانا

نشئت کرده و بطور قابل ملاحظه از داویزم متأثر بوده است. اصطلاح چینیایی چن از کلمه سانسکریت دهیانا گرفته شده و در زبان چینیایی بشکل "چن- نه" آورده شده و تحت اللفظ معنی فرورفتن در حالت فکری را میدهد که مشخصه همین جریان بودیستی است و به عبارت دیگر مدیتیشن یا تعمق بودیستی تلقی میشود. تکیه بر ویکی پدیا، م.)

یقیناً موور و برووکس دو فرد تنها اند. معتقدین و متفکرین همیشه تنهاستند. بلی ترس آنها از آنچه بر راست محافظه کار میگردد معضل تنها این دو فرد نیست. این مشکل سراسری جهان ماست.

در گام اول این بحران فزاینده و آستانه سوز که از سالها بدینسو ادامه دارد، بدترین بحران بعد از دپریشن یا عصبانیت عمومی (سالهای سی قرن بیستم، م.) است و نتیجه مستقیم سیاست راستی ها میباشد، نتیجه آزادگذاشتن اقتصاد و بازار های مالی با چشمان بسته. در گام دوم نسخه های که در مبارزه با بحران بکار گرفته میشوند نیز نسخه های راستی ها اند: سیاست صرفه جویی کورکورانه. در گام سوم راست در آستانه تغییر بنیادی اقتصاد غربی میباشد. شصت ساله حاکمیت طبقه متوسط به ختم خویش نزدیک میشود و به جای آن یک الیگارشسی مالی مسقر میگردد.

دلیل موفقیت فزاینده راستی ها و دلیل افراط گرایی آنها را تنها در یک کلمه میتوان سراغ کرد: ساده گرایی. آنها برای هر مشکلی همیشه یک نسخه دارند. بدین شکل آنها برای مقابله با جهان دایماً بغرنج تر مسلح و آماده اند.

در سالهای هشتاد قرن گذشته با آغاز گلوبالیزم شگوفایی آنها نیز شروع شد. نسخه آنها در مورد بازارهای پیچیده، بحران های مغلق و رهبران همیشه غرق در کار عبارت بود از: مصمما باید مبارزه کرد تا در حد ممکن برای حل معضلات هیچ اقدامی صورت نگیرد، زیرا خود بازار این پرابلم ها را به تنهایی بهتر حل میکند.

اگر بازارها کاملاً از هم متفاوت اند، اگر درین بازار های بی قاعده و خارج از کنترل همیشه زورمندان، انحصارگران و معتبر ها خود را تثبیت میکنند، اصلاً مهم نیست، زیرا با دلیل «میدان دادن هرچه بیشتر بازار»، سیاستمداران تقریباً هر مشکلی را میتوانند تحت اداره خویش بیآورند، بدون آنکه خودها را (مانند آدمهای ساده لوح مسوولیت پذیر) در تضادها، شکستها و عصبانیت ها گرفتار کنند. همچنان ازین نوع برخورد، تأثیر جانبی خوشایندی نیز متصور بود یعنی بار مسوولیت اضافی از شانه های متمولین و زورمندان حذف میشد، گاهگاهی شاید با پرداخت مقداری پول.

با وجود آن این هنوز مخربترین پدیده نبود، زیرا پول و سیاست همیشه در جنب یکدیگر قرار داشته اند، بلکه این بود که سیاستمداران و افراد مشغول در امور اقتصادی درست به این باور شدند که با نسخه ابداعی «کمترین کنترول!» مشکلات بخودی خود راه حل بهتر مییابند. درست همین افراد تندر در رأس قدرت که خود را در کرسی خویش واقع گرایان سختگیرتر میپنداشتند، به رویاگران مبدل شدند: ایدیالیست های نظاره گر که هیچ اقدامی نمیکنند، زن – بودیست های دفترنشین.

خلا

رویاگری البته که نمیتوانست بهیچ روی واقعیتهای را تغییر دهد: قوانین کار، نرخ مالیات بالا و مالیات مومسات و امدادها برای بیکاران در همه جا بازننگری و سخت تر شدند. (در ا. م. ا. کمپنی جنرال الکتریک باوجود ۱۲ میلیارد دلار سود، نه تنها مالیه نمیپردازد، بلکه یک اعتبارنامه مالیاتی نیز دریافت میکند.)

چنین مانورها اما مستلزم تلاشهای فکری اضافی نبودند. مشکل این بود که: سیاستمداران و آمرین فراموش کردند تا وظایف خویش را بررسی کنند. هشیارترین آمرین بانکها کورکورانه به مدلهای خطرناک متخصصین خویش باور کردند: در نهایت همه آنها بطور مساوی در بازار دارایی های غیر منقول در آمریکا سرمایه گذاری کردند. آنها خود را گرگهای خطرناکی تصور میکردند، در حالیکه گوسفندهای خطرناکتری از آب درآمدند.

این تصادفی نیست که بازارهای مالی در پانزده سال اخیر پیش برنده سیاست اند. قبل از بحران، آنها تمام انواع خطرات را به آزمایش گرفتند، بعد از بحران هزارها میلیارد بخاطر نجات آنها پرداخته شد و امروز آنها در جستجوی نجات دهنده های اند که خود قرضدار اند، بطوری که ثروتمندترین دولتهای دنیا در معرض انقراض قرار دارند.

لذا بازار مالی دقیق ترین بیان تفکر معاصر است. در بازارها همیشه عصبانیت حکمفرماست، زیرا آنها تنها دو حالت را میشناسند: ترس و طمع، و تنها دو چیز را احترام میگذارند: موفقیت و عدم موفقیت. چیزی که از آن نصیب آنها میگرد رضایت کامل یا ترس است و لذا میتوان بطور عمومی چنین بیان کرد: بازار سهام قبل از همه، چیزی را به جنبش می آورد که همه درباره اش صحبت میکنند نه آنچه را که عملاً وجود دارد.

این روشنفکران بکجا گور شان را گم کرده اند؟ در همه جا افراد هدایت گیرنده بچشم میخورند، نه افرادی که هدایت میکنند. گویی که آنها مدل های بیش نیستند. شخصیت های رهبری قرن ۲۱ قربانیان مد اند.

قدرت و تاثیر سخنرانی

یکبار، در سال ۲۰۰۸ بعد از بحران، برای مدت کوتاهی همه چیز طور دیگری جلوه گر شد یعنی بانکها به سقوط مواجه شدند و سیاست مدار های منفور به نجات آنها شتافتند. اکنون تقی را که بالا انداخته بودند در حال برگشتن است. (راهم امانویل، رییس ستاد اداره اویاما گفته بود: "ما نمیتوانیم چانس چنین بحران عظیمی را از دست بدهیم.")

نجات بانکها از پرمصرف ترین اقدامات در تاریخ بشریت بود – این عملیه تا کنون ۱۵ بلیون دلار تمام شده است که معادل ده برابر مخارج جنگ دوم جهانی میباشد. بعد از آنکه گرد و غبار فرونشست، بملاحظه رسید که بانکها چه باید میکردند: بجای وضع قواعدی برای جلوگیری از تکرار دوباره، بیشتر بیانیه های اخلاقی ارایه شد.

از همه بدتر، هنوز آتش اولی خاموش نشده بود که گفتگوها آغاز یافت. ژورنالیست ها، تحلیل گران و بعداً سیاست مدارها با لحن هرچه رساتر صحبت از تعقل را سر دادند، بدین مفهوم که باید صرفه جویی صورت گیرد. «بعد از تأدیه های هنگفت، کمربند ها را باید تنگ تر بست یعنی خیلی تنگتر.»

آنچه را آنها فراموش کردند این بود که برای یک موسسه چنین یک ستراتیژی موثر و برای یک دولت حکم خودکشی را داشت، زیرا در شرایط بحران، غیر از دولت کی میتواند سرمایه گذاری کند؟ بانکها ورشکست شده بودند و مصرف کننده ها همچنان، اما کانسرن های بزرگ از سرمایه گذاری خودداری کردند.

بعد از اولین برنامه های تجربوی اقتصادی، در ا. م. ا. و بریتانیا تأدیات امور اجتماعی قید شدند – در حالیکه برای بانکهای ورشکست شده پول پرداخته شد، برای بیکارها، مریض ها و خانواده ها پول درک نداشت، با آنکه اینها میتوانند پول های قرضه را بزودی دوباره بپردازند. بودجه ها قطع شد؛ در انگلستان دولت محافظه کار داوید کامرون بطور نمایشی صد ها هزار کارمند دولتی را سبکدوش کرد. عواقب اینکار خیلی وخیم بود. در هر دو کشور نورم بیکاری از ۱۱ در صد تجاوز کرد، غربت

واقعی، هراس واقعی، خشم واقعی. در ا. م. ا. در حال حاضر ۴۲ ملیون انسان از بانکهای غذایی تغذیه میشوند. در بریتانیا اقتصاد جمعا به رکود مواجه گردیده است.

البته که مبارزه با بحران بیکاری هیچگاهی تقدم حاصل نکرد. سیاستمداران در مجموع مانند مردم عوام در باره بحران کسر بودجی صحبت میکنند. درین زمینه، علاج بحران مالی در دوران رکود به آن مانند است که به گفته اقتصاددان پاول کرووگمن: «دکتوری در دوران عصر حجر برای مریضی تداوی باز کردن وریدش را توصیه کند.»

در هفته جاری در ا. م. ا. وقتی برنامه ویژه صرفه جویی پیشکش شد بملاحظه رسید که کسر بودجه، حتا از دید خود آنهایکه کسر بودجه را بوجود آورده بودند، یعنی بازار سهام، مشکل حقیقی نبود: از آن زمان به بعد کورس سهام سقوط بیسابقه را آغاز کرده است.

بطور خلاصه، رهبران در ا. م. ا. و انگلستان سیاستی را اتخاذ کرده اند که برای مردم رنج بیشماری را به ارمغان می آورد، یک سیاست غیر مردمی و رنج اضافی. همزمان با آن آنها اقتصاد کشورهای خویش را به رکود مواجه کرده اند. - چرا؟ اینهمه از برکت قدرت سخنرانیست.

راست رادیکال

این نسخه های راست بود که بحران را بوجود آورد. این وضع به حقیقت همگانی مبدل گشت بدلیل آنکه موفقیت آنها در تطبیق این نسخه ها خیلی چشمگیر بود. و اکنون بر راست چی خواهد گذشت؟

راست به بنیادگرایی متوسل شده و سرمست ساده گرایی خویش است. رونالد ریگن، این سمبول راست جدید، یک کاوبای سخنران، ولی در نقش یک سیاستمدار جدی یک پراگماتیک بود. به گفته وی: روشن است که اتحاد شوروی یک «امپراتوری شیطانی» بود، اما او مذاکرات خلع سلاح را آغاز کرد. ریگان اظهار داشت که: «خود پرانلم راه حل است نه دولت»، این درست است، ولی خودش یازده بار مالیات را بلند برد.

اگر ریگان امروز میزیست، به یقین حزب جمهوریخواه از او فاصله میگرفت. برای اینکه امروزه مقامات در انتخابات پیروز شوند، باید سوگندنامه پی را در خصوص عدم ارتقای مالیات ثروتمندان امضا کنند. جواب آنها در برابر هر سوال بغرنجی همان جواب کوتاه و غیر قابل تغییر است: تقلیل بودجه؟ اگر در بخش نظامی نباشد بهتر است. معافیت مالیاتی؟ همیشه خوب است. کسر بودجه،

برنامه های اجتماعی، تقاعد و صحت عامه؟ باید آنها را به جهنم فرستاد. و معامله گری از صفوف خود را اگر به نیستی کشید؟ باکی نیست. دولت را به انهدام مواجه کرد؟ «بهر صورت فردا خورشید دوباره طلوع خواهد کرد.»

چنین است مواضع راست که با آنها دیگر پیشبرد سیاست ممکن نیست، بل باید انقلاب کرد. در یک کاریکاتوری اواما گفته بود: «ما بشما هرچی را تقاضا کنید، میدهیم.» و جمهوریخواه ها در جواب گفته بودند: «این غیر قابل قبول است.»

حزب میلیاردرها

از همه شگفت انگیز تر اینست که: چرا در اروپا و ا. م. ا. راست چنین شگوفان است؟ چرا با برنامه ای که اگر در روشنی ملاحظه شود، نه درست از آب درآمده و نه برای قشر متوسط چیزی ارمغان دارد، چنین پرمفعت است؟

امتیاز راست در گام نخست در انرژی اش نهفته است: سرعت عمل آنهاییکه مدت درازی را تفکر کرده اند، بهترین سلاح ایشان بشمار میرود، اما سلاح آنانی نیز است که هیچگاهی تفکر نمیکنند.

لذا در زمانیکه روزگار سخت آمده، مطمئناً لحن جدی بیشتر بدلها چنگ خواهد زد.

اخیر الامر نیرنگی که پاول کرووگمن از آن یادآور شده: «راست از عبادت در مدرسه، حمل سلاح، ازدواج مفعول ها و دریافت کننده های امداد اجتماعی که موترهای مرسدس سوار میشوند حرف میزند، از انسان ساده، از جنایت کاران نخبه و از ارزش های آمریکایی حرف میزند و وقتی به قدرت تکیه زد معافیت مالیات برای ثروتمندان را تصویب مینماید.»، هنوز هم موثر است.

عملاً وقتی جورج بوش پسر در قدرت بود مالیات ثروتمندان و کمپنی ها را تا حدی کاهش داد که اضافه بودجه دوران قبل از وی به کسر بودجه بیسابقه مبدل گشت: صحبت از دو بلیون دلاریست که در دهسال اخیر حیف و میل شده است.

کانسرن های جهانی عملاً هیچ مالیه نمی پردازند؛ و ثروتمندان تنها نصف مالیات قابل تأدیه را میپردازند و این مبالغ بمراتب کمتر از گذشته است. بدین ترتیب در طی سی سال اخیر هیچ کسی مانند ثروتمند ترین ها از سیاست راستی ها چنین منفعت نبرده: ۲۵ سال قبل معتبرترین آمریکایی ها ۳۳ در صد تمام آمریکا را در اختیار داشتند. امروز این رقم به ۴۰ در صد افزایش یافته است. این وضع

در بخش درآمد بد تر است: سهم ثروتمندان از دیگ عمومی درآمد، دوچند یعنی از ۱۲ به ۲۵ درصد افزایش یافته است.

حد اوسط فامیل های متوسط الحال برخلاف از سطح سال ۱۹۸۰ کمی پایینتر سقوط کرده و سه دهه گذشته زمان از دست رفته محسوب میشود.

سیاستمداران راست همواره از آزادی و انسان عادی حرف میزنند، اما کاری را انجام میدهند که ژوزف شتیگلنر آنرا بطور خشکی «سوسیالیزم ثروتمندان» نام نهاده بود. نتیجه سیاست آنها اولیگارشلی مالیست. این تصادفی نیست که احزابی مانند جناح محفل چای (Tea-Party) در ا. م. ا. و حزب مردم سویس درینجا از جانب میلیاردرها رهبری میگردند.

چه باید کرد؟

اوباما گفته بود: «من به تعقل باور دارم. ما همه انسانهای با مسوولیت استیم». او اینرا قبل از مقررات بانکی و قبل از اصلاحات کسر بودجوی گفته بود، اما او به بیراهه رفته بود.

این اشتباه چپ و لیبرالهاست که بر حسب عادت دیرپا این احزاب و افراد را سیاستمدار میخوانند. آنها دیگر آن محافظه کاران خوب سابق نیستند که این احزاب را پایه گذاری کرده بودند. حرفه آنان دیگر سازش نه بلکه پیشبرد کامپاین انتخاباتی است.

اوباما، این مسیحی عقیده مند، برعکس آنرا تصور کرده بود و از همین جهت در سیاست شکست خورد. راست یکی بعد دیگر مساعدت به بیکاران، برنامه های اقتصادی و نهایتاً دولت را به گروگان گرفت. اوباما هربار عقب نشینی کرد، برنامه مساعدت برای نادرها را حذف کرد و امتیازات مالیاتی برای ثروتمندان را قبول و تصویب نمود. در عوض، برسم قدردانی، جمهوریخواه ها رییس جمهور را بنام سوسیالیست، نماینده اسلام، و خدا میداند به چه نامهای دیگری تحقیر کردند. در انگلستان نیز دموکرات های لیبرال معتدل که با توریس ائتلاف کرده بودند شکست خوردند. آنها از جانب محافظه کاران بخاطر برنامه صرفه جویی مورد تاخت و تاز قرار گرفتند. اوباما را، وقتی به مخالفین خویش دست همکاری دراز کرد، حتا خدایش تنها رها کرد.

پس چه باید کرد؟ یک حقیقت مبرهن است که: از چنین راستی نه به صفت چپی و نه به صفت لیبرال هیچ سازشی و عقب نشینی بی نمیتوان انتظار داشت. راست جدید از بحران موفقانه بدر خواهد شد:

آنها بخاطر سیاست ایجاد رعب و نفرتی که بین بازنده های که از سیاست آنها پیروی میکنند ایجاد کرده اند دوباره انتخاب و تجلیل خواهند شد.

راهی باقی نمی ماند بجز آنکه راست جدید و موضع – یا ما - یا شمایش را رها کرد. این یک مبارزه بی امان و سخت، بی حاصل و بیمزه خواهد بود.

نباید درین حالت خونسردی را از دست داد. بایبست دقیقاً مطالعه کنیم و بحث های عمومی را کاپی محض نماییم. اقتصاد بطور بیمانندی جهان و تصامیمش را اداره میکند، با آنها اغلب از واژه ها تشکیل گردیده است. در هنگام معامله همیشه از اصطلاحات کلیشه یی استفاده صورت میگیرد که بمثابة نسخه های عمومی شناخته میشوند. عمدتاً مشهورترین جمله قرن تکرار میشود که گاهی مارگریت تاچر گفته بود: «بدیلی وجود ندارد!»

این یک دروغ محض است: اقتصاد علم نیست، بلکه هنر است. کسی که درست مشاهده میکند، میداند که هیچ حالتی نیست که بدیلی نداشته باشد و هر سیاستی از همین جا سرچشمه میگیرد. زمان آن فرا رسیده است تا اقتصاد خود- و امی خامی را که خود زاییده ایم ترک کنیم.

سوم اینکه چپ و لیبرالها نمیتوانند بحرانی - مانند بحران بانکی - را مرفوع کنند. هیچ کشوری تا کنون به این موفق نشده است تا صنعت مالی خویش را تحت کنترل درآورد و آنرا به بازرگانی یکنواخت و با ثباتی مبدل نماید.

در نهایت محافظه کاران سابق را بایبست اندکی تقویه کرد. بهتر خواهد بود اگر نشان دهیم که گاهی راست معقول و قابل احترامی نیز وجود داشت. جمهوریخواهی بنام اولیور وندل هولمس میگفت: «من مالیات خود را با کمال میل میپردازم و با آن تمدنی برای خویش میخرم.»

می ارزد که در مقابل راست جدید قد راست کرد: راست جدید حزب محافظه کار نیست، بلکه «حزب انقلاب افروز است». آنها برای اقتصاد خطرناک اند. آنها قبرکن قشر متوسط جامعه و متحد اولیگارشسی مالی جدید اند. آنها دشمن مدنیت اند.

* * *

عزیز خواننده با درک،

این نوشته را بدین ملحوظ ترجمه و به خوانش شما پیشکش نمودم که در شرایط کنونی از صفوف خود نتولیرالیست ها شک و تردیدی بر اساس آنچه در جهان ما میگذرد در صفوف شان رخنه کرده و آنطوریکه در گذشته همه از یک دست برضد منافع زحمتکشان مبارزه میکردند، دیگر ممکن نیست. این واقعیت قول معروفی را بیاد میآورد که **بورژوازی دیگر نمیتواند بشکل سابق حکومت کند و پرولتاریا دیگر نمیتواند حکومت آنها را قبول کند.** با ملاحظه حوادثی که در بازار های فروش اسهام امروز و وقایعی که در لندن بوقوع پیوسته است شما را در قضاوت برین نوشته آزاد میگذارم. ما تنها نظاره میکنیم که اولیای امور چه سان این پرابلم ها را حل میکنند. وظایف روشنگری ما پیوسته پا برجاست.

یار زنده و صحبت باقی.

۹ اگست ۲۰۱۱

برگردان: و. خورمن